

کتابخانه



قیمت سی

بقیه لغات این بحث

(غدودها و غدود های صباه) : جسمهای کلوله در بدن است هر کدام لعابهای مخصوصی میدهد ، که در موجودیت و حیات جسم اهمیت و اثر جدا گانه دارد ، اما غدودهای صباه برای همان غدودها استعمال میشود که لعابایشان سرراست بخون میرود ، و باید ملتفت بود استعمال کردن غدود تنها یعنی کلوله گیهای مرضی که احیا نآ بسبب بعضی مرضهای ورمی پیش میشود چنانچه در محاوره عوام ویا عموم معمول است غلط میباشد ، زیرا غدودها در جسم طبیعی و بسیار زیاد هستند ،

شخصیت

(۲)

پنجم محی الدینخان
« انیس »

کله را از حیث ترکیب سر و الاشه و چشمها اگر گرفتیم آینه نیست که راست و درست کوئی آن هیچ شک و غلط نداد و درین بحث مختصر توضیح زیاد این مطلب گنجیده نمیتواند پس مختصراً درباره سر میگویم : مشهور اینست که ذکیها کله های بزرگ دارند یا اینکه میکوبند برآمدگی پیشانی دلیل ذکاوت میباشد ، ولی این هر دو نظریه همیشه درست نمیدرآید بلکه دلیل درست ذکاوت اینست : خطی که از ابرو تا پشت کردن برسد کافی یا قوسیت کافی داشته تناسب موزونیرا با خطی که هر دو گوشرا وصل میکند نشان بدهد اما کسانی که سرهای شان

پهن و پچق که هستند هیچ استثنا و یا ذکات ندارند .

و چشمها : نزدیکیشان تنگ ذهنی و خست را نشان میدهد ، بالعکس چشمهای دورازم در روی فراخ ، که عبقریت و نبوغ یاشبیه آنرا که عبارت از جنون است نشان میدهد . و شاید مهمترین چیز در چشم حرکت و درخشانی و شعاع آن باشد که اندازه های : صحت ، حیویت ، قوت ، عصیت و احساس حیات و آنچه که در حیات خوشی آور یا عجیب است دلالت میکند .

(الاشه) : الاشه کلفتی بینی که دلالت بر وحشت طبع صاحب خود بکنند . مانند الاشه شادی غوریلا ، و الاشه میانه قوتی بیانی که وقت گب زدن کوفی اعلان میکند که من قوت دارم و میتوانم بر مشکل هر قدر که دشوار باشد غالب شوم ، اما الاشه که انتهای آن بایک زنج بد ترکیبی شده باشد که در کردن کور رفته است اخلاق بی تناسب و ضعف شخصیترا دلالت میکند ،

این موضوع دلالت اعضا و ترکیبهای بدن بر شخصیت سخن دلچسپیست که تمامی ندارد و می بینم اگر جلو نگیرم موضوع مرا بآن طرف خواهد برد و از چیزیکه میخواهم درین بحث بآن برسانم منصرف و یا مشغول خواهد ساخت .

پیشتر گفتیم اراده قوی و احساس بعزت نفس و ذاتیت مقصود اسامی در تربیت است پس اگر ما موضوع ضروریات تربیه را از جنبه روحی درین بحث صرف نظر کنیم میباید بگوئیم برای تربیت دادن شخصیت محتاج خون سالم و اعصاب سالم و غدود های و صماء ، سالم میباشیم .

(سلامه خون) نظری بطرف هموطنان دهقان اندازیم غم میارد و گریه هر گاه در

۱ - صاحب این مقاله طبعاً وضعیت را من حیث محیط خود ذکر کرده است که بالطبع با تفاوت محیطها سببها بفرق میکنند ولی مادامیکه خون و اعصاب و غدودها در تکوین شخصیت قرار این نظریه من حیث تربیه بدنی تهادب مهم است خوب است اگر مسئله را از حیث وضعیت خود تدقیق کرده ، آنچه اسباب ضعف این رکنهای سه گانه شخصیت است پیدا کنیم و در مقاومت و برطرف کردن شان فرداً فرداً سعی باشیم .

قریه های خود بودند برضائیکه (۱) فقرالدم، یعنی کمی خون را سبب شود مبتلای گردند، و مغز سر در جمله دیگر اعضای بدنشان گرفتار ضعف گردیده ذهنشانرا کند، یسازد، و اگر بشهرها بیایند بنواقص (۲) صحتی آن گرفتار شده و وقتیکه پس بدهات خود میروند همان نقصهای صحیرا بخون اولاد خودها رسانیده و تا وقتیکه آنها جوان شوند در خونشان به کمین مییابد همینکه بجوانی رسید عوارض جسمی و یاروحی مبهم در او ظاهر میشود، اگر طیبی خون او را ملتفت شده تحلیل کند خواهد دید که این بیچاره از نادانستگی پدر نصیبی گرفته است، و شاید طیب باصل این مطلب ملتفت نشده و دست تصرفرا به جسم او دراز کرده و دواها یکه در آنحالت حکم زهر را دارد ببدن او تزریق نموده و جهاز عصبی را خلل دار بگرداند، پس اگر شخصیات مستقل و پخته میخواهیم باید خون طبقه اطراف غیرا اعتداده و از مقامت مرضایشان کوتاهی نکنیم.

(سلامت اعصاب) نظری بطرف شهرهای خود اندازیم غم میآرد و گریه انواع، مخدرات و عملها همه شان جهاز اعصابرا منهدم و قوه اراده را از بیخ خراب میکند، پس پرسیم چه شخصیتها ترکیب خواهد شد از جسمهای که پوده شده باشد، و یا با آخر رسیده باشد، اگر شخصیتهای قوی میخواهیم باید با مخدرات و عملها بجنگیم.

(غدود های صماء -) درین مطلب سخن در باب نوترین کشفیات علم رسیده است یعنی بمطایب رسیدیم که قبل ازین پوشیده بود و علم امروزه چه یک روشنی تیز آشکار ساز بر آن انداخته است.

شنیده باشید چیز را که غدود های صماء میگویند میدانید چیست؟ این همان غدودها نیست که افرازاتشان یا خلاصه و لاابشان سر راست بخون آمیخته میشود و این لعابرا (Hormon) مینامند غدود های مذکور همیشه باهم تعاون دارند برای نگه داری صحت و خوی و چیزیرا که ازین غدودها درین بحث ذکر خواهیم کرد تنها (غده درقی) که جای آن زیر گلون است، و غده نو کشف شده دیگریکه جای آن بالای کرده ها

۲ — در باب معایب شهری که آدمیم نیز فرق بزرگت در نوع نقصانها میبایم؛ مهمترین کل همین است که وسایل سربایت و بپیدایش امراض در شهرهای ما غیر از آن چیزها نیست که در شهرهای دیگران می باشد؛ مثلاً از مایه شترمن حیث غذائیت و رها نش است.

میباشد و غده نخامی که در کله است و نیز خصیتین در مرد و تخمدان در زن این غدودها که ذکر کردید همه دائماً در تعاون میباشند و شاید احیاناً افرازات (یعنی لعابهای آنها) مخالف افتد ولی بهر حال خدمت کردن همه شان برای يك مقصود است و باجهاز عصبي اتفاق و همراهی کلي داشته میباشند ، درراه نگهداری توازن جسم ، و اگر در لعاب یکی آنها خلل رسید حتماً درد یگران اثر دارد ، علیهذا اگر در نظام آنها عیب پیدا شد جهاز اعصاب بضعف نمایان مبتلا میگردد و باین سبب این غدودها در شخصیت اثر دارند .

و از مرضهای عجیبی که جنک عمومی کشف کرد اینکه محارب اگر بمرضیکه آنرا صدمه بمها مینامند گرفتار شود نیز بمرض نورستانی (خلل اعصاب یاسودا) مبتلا میگردد و باین سبب خلل در افراز غده در قیه او پیش میشود .

و متعاقب آن خلل در لعاب غده در قی پیدا میشود ، و نیز غده که بالای کرده ها میباشد چنانچه ورم هم پیدا کرده و لعابشان کم میشود ، و نیز لعاب بیضتین کم میشود . ضعف تناسلی واقع میگردد . زیرا غده های که بالای کرده ها هستند در حقیقت غدود های خوف و پریشانی میباشند ، یعنی اگر ترس و پریشانی زیاد شد لعاب این غدودها زیاد میشود و مریض میگردد . متعاقب آن غده در قی مریض میگردد .

باین سبب آدم های که پیر میشوند ، نبض دل آنها تیز دست و پای آنها لرزه ، ولاغری ، و زیادت عرق داشته میباشند (زیرا لعاب این غدودها در پیری زیاد میشود .)

بالعکس کسا نیکه لعاب این غدود هایشان از حد اعتدال کمتر باشد که درین بحث مراد من میباشند ، که اینها تمبل و شخصیت زبون داشته میباشند . اگر طفل بود هر ساعت پدر او مجبور میشود که او را تق بزند . و همچنان مادرش برای سبق خواندن مجبور میشود که او را بزند . و از هر طرف لقب تمبل و مرده بار داده میشود . در حالیکه خود طفل هیچ گناهی ندارد غیر از اینکه افرازات همین غدود های او از اندازه ضرورت کمتر میباشد . و اگر این مرض کمی لعاب غدود های مذکور در يك آدم کلان باشد ، منی بیند که خیلی کند ذهن ، و بی ثبات و بی حافظه میباشد یعنی هر چیز را زود فراموش میکند . همیشه کپ خود را مانده در چیزیکه فایده نداشته باشد سخن میزند . نمیتواند فکر خود را

در يك نکته يا موضوع جمع کند . و در يگان موقعهاي مخصوص بدنش چربو زياد ميشود . مخصوصاً در پشت خودش چربو مانند کويان شتر جمع ميشود ولی اگر زن بود اين چربو در کفلهاي آن جمع ميشود . و مرده اي که اين مرض را دارند غالباً موی سر آنها زود ميتکد و سفيد ميشود ، و نيز موي آبروها ميتکد ، و هميشه حرارت جسم پا يا نتر از حالت طبيعي ميباشد . بايد اينچنين اطفال و يا اشخاصی را بشناسيم ، و آنها را بنداشتن اميد بدارائی شخصيت متهم و مايوس نسازيم ، زيرا حالتشان خوب شده ميتواند اگر خلاصه غدودها را قرار مشوره طيب استعمال کنند .

حال اينرا هم پرسيم که آيا همه مرض ها شخصيت را می لمباند ؟ يا اينکه هر چه که جسم را منهدم بسازد شخصيترا نيز منهدم ميسازد ؟ جواب اينست که اگر شخصيت پخته شد و تکوين خود را تمام کرد بعد از آن مرض آنرا منهدم نميسازد ، ولی مانع از پخته شدن آن ميتواند اگر پخته نشده باشد . تنهايک مرض است که در صورت اثر عجيب دارد ، و آن سل است ، اگر ملتفت شويم چشمهاي فراخ و براق و مقبول صفاي ذهني و جمال نفسيت را در مسلول ، آنرا هم ياد کنيم که شيلر شاعر بمرض سل مبتلا بود . ولی همين مرض صفای ذهن او را زياد کرد ، و بنو غش را تيز ساخت . و توکسين سل منبه عجيب برای دل و جهاز اعصاب و مجموع تناسلی است . اميد را ميشوراند .

ولی بد بختانه اين همه بيداري و تنبه ها در اثناي نوبتهای ويران کن جسم را که مرض پيدا ميکند کم و نابود ميشود . کونيتس شاعر اگر رفتار سل شد و دو سال بعد از گرفتار شدن باين مرض مرد که در اثناي آنها بهترين آثار پاياندم خود را داد .

